

گفت‌وگو با عباس سالور، استاندار سابق خوزستان اختلافات مرزی ایران و عراق و بررسی روابط خارجی دو کشور

گفت‌وگو: مرتضی رسولی

آنچه در زیر می‌خوانید قسمت دوم و پایانی گفت‌وگوی واحد تاریخ شفاهی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران با آقای عباس سالور، رئیس سازمان اصلاحات ارضی و استاندار سابق خوزستان می‌باشد. مطالب این شماره به شرح دوران استانداری نامبرده در دو استان کرمانشاه (۱۳۴۳ تا ۱۳۴۵) و خوزستان (۱۳۴۵ تا ۱۳۵۲)، اقدامات عمرانی در این دو استان، بررسی اختلافات مرزی ایران و عراق و روابط خارجی دو کشور، قرارداد ۱۳۱۶، درگیریهای داخلی میان دولت مرکزی عراق با کردها، کودتاهایی که در این کشور از سال ۱۳۳۷ صورت گرفت، سفر به عراق و دیدار با مقامات این کشور از جمله حسن البکر، کشنیرانی در اروندرود، اعاده حاکمیت ایران بر جزایر جنوب (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) در آذر ۱۳۵۰، اخراج ایرانیان از عراق و ... می‌پردازد.

□ اگر ممکن است در مورد چگونگی انتقال از وزارت کشاورزی به وزارت کشور و دلایل گماردن شما به سمت استانداری کرمانشاه توضیح دهید.

● البته بنده به وزارت کشور منتقل نشدم زیرا در مورد مشاغل مذکور مانند استانداری یا وزارت چون فوق رتبه اداری است انتقال مفهومی ندارد کما اینکه من بعد از انجام خدمت در استانداری خوزستان دوباره به وزارت کشاورزی رفتم و کاریر خود را حفظ کردم. اما علت اصلی گمارده شدن من به استانداری کرمانشاه این بود که موضوع واگذاری اراضی به کشاورزان به عنوان اصلی‌ترین و عمده‌ترین کار اصلاحات ارضی در همان مرحله اول با تمام قدرت انجام شد و من هم به علت

مسافرت‌های متعدد به روستاهای سرتاسر ایران بی‌نهایت خسته و فرسوده شده بودم و چندبار به مقامات بالا گوشزد کردم که ارائه این کار مستلزم به‌کارگیری یک نیروی تازه نفس است. خصوصاً اینکه انجام مراحل بعدی اصلاحات ارضی با تشکیل سازمانی به همین نام (که می‌توانست مانند یک وزارت‌خانه کارها را پیش ببرد) مواجه با اشکالات زیادی نبود به این جهت با رفتن بنده به کرمانشاه موافقت کردند. البته اینکه چرا برای این استان انتخاب شدم و چطور شد که مرا برای استانداری برگزیدند در صلاحیت من نیست به هر حال دولت و مسئولین وقت این‌گونه تشخیص دادند.

□ با توجه به اینکه کرمانشاه یک استان مرزی است و در زمان استانداری شما در اواسط اردیبهشت ۱۳۴۴ بین عشایر کرد و دولت مرکزی عراق درگیری‌های شدیدی بوجود آمد و هم زمان با این درگیریها چندین بار هواپیماهای عراقی به مرزهای ایران تجاوز کردند و چندین دهکده مرزی را نیز بمباران نمودند. نظر شما در مورد این وقایع چیست؟

● بنده قدری جلوتر می‌روم. در سال ۴۳ قبل از اینکه من وارد استان کرمانشاه شوم بین دولت مرکزی و عشایر کرد عراق اغتشاشاتی وجود داشت. در آن زمان عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف هر دو با هم کودتا کرده بودند^۱ ولی بعد از مدتی میان آنان اختلافاتی بوجود آمد و عبدالسلام از گردونه خارج شد و عبدالکریم قاسم زمام امور را در دست گرفت و از همان ابتدا سعی کرد اختلاف میان دولت با کردها حل شود چون شایع بود خودش کرد است و همچنین شایع بود که وی فرمانده قشونی بوده که می‌بایست عشایر کرد را سرکوب کند ولی قاسم به جای سرکوبی عشایر وارد بغداد می‌شود و بدین ترتیب کودتا کرد. مدتی بعد از این کودتا عبدالسلام عارف بر علیه قاسم کودتا کرد و قدرت را به دست گرفت.^۲ شایع شده بود پس از دستگیری عبدالکریم قاسم، او را نزد عبدالسلام عارف بردند. قاسم به او گفته بود من جان تو را نجات دادم (کنایه از اینکه وقتی بین ما اختلاف پیش آمد من تو را نکشتم) و حالا تو از جان من درگذر ولی عارف او را کشت.

اما زمانی که من استاندار کرمانشاه شدم بین کردها و دولت مرکزی در عراق همانطور که فرمودید درگیری‌هایی وجود داشت و بسیاری از مجروحین این جنگها به

۱. در ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۷ ژنرال عبدالکریم قاسم و سرهنگ عبدالسلام عارف در عراق کودتا کردند و ملک فیصل پادشاه عراق و شاهزاده عبدالله ولیعهد و نوری سعید نخست‌وزیر - و عده زیادی از مقامات عراقی را به قتل رساندند و حکومت جمهوری در عراق برقرار ساختند.
 ۲. عبدالسلام عارف در ۱۹ بهمن ۱۳۴۱ در عراق کودتا کرد و عبدالکریم قاسم را به قتل رساند.

خاک ایران می‌آمدند و ما هم آنان را به بیمارستان منتقل می‌کردیم و به معالجه آنان می‌پرداختیم. عراق در کرمانشاه کنسولگری داشت و کنسول عراق گاه و بیگاه به استانداری نزد من می‌آمد و از طرف دولت خود شکایت می‌کرد که شما چرا به عشایر و مجروحین پناه می‌دهید و مجروحین را مداوا می‌کنید. ما هم جواب می‌دادیم که از لحاظ پناهندگی تابع مسائل و مقررات بین‌المللی هستیم و از نظر مداوای مجروحین و زخمیها نیز علاوه بر مسائل بین‌المللی موضوع انسانی هم در کار است و نمی‌توانیم مجروحین را در حالی که بر زمین افتاده‌اند و خون از آنان جاری است به بیمارستان نیاوریم و آنان را معالجه نکنیم. از طرف دیگر ما که در سرحدات خود دیوار نکشیده بودیم، هر وقت شدت درگیری زیاد می‌شد و از داخل خاک عراق هجوم می‌آوردند، این عشایر هم به ما پناه می‌آوردند، این گرفتاری را در کرمانشاه داشتیم. درگیری کردها با دولت عراق حالت جنگ و گریز داشت. کردها اغلب در کوهها و نقاط صعب‌العبور و مشرف به دره‌ها پناه می‌گرفتند و به هنگام ورود قشون منظم عراق از بالا به آنان حمله می‌کردند. آنان برای دولت مزاحمت جدی ایجاد کرده بودند و چون به شیوه چریکی می‌جنگیدند ارتش عراق نمی‌توانست به کلی آنان را از بین ببرد.

من بازدیدهای زیادی از مناطق مرزی از مرز خسروی تا پاوه به عمل آوردم. پاوه دو ناحیه داشت که با عراق هم‌مرز بود یکی نوسود و دیگری نودشه، در یکی از بازدیدها در نودشه از یک ساختمان نسبتاً بلند من با دوربینی که داشتم بخشی از خاک عراق را دیدم که به طویله مشهور بود؛ هواپیماهای عراقی آن منطقه را چنان بمباران کرده بودند که به کلی کن فیکون شده بود و هیچ سکنه‌ای در آنجا باقی نمانده بود. این جریان تقریباً در تمام نواحی مرزی وجود داشت و کردهای آن نواحی در اثر هجوم نظامیان عراقی به نواحی سومار، نودشه، باینگان، خسروی و قصرشیرین پناه می‌آوردند. به این ترتیب کردها پس از تحمل صدمات فراوان چه به صورت زخمی و مجروح، چه غیر زخمی به عنوان پناهنده به خاک ایران می‌آمدند. این افراد بالطبع پناهنده سیاسی بودند و مادر همدان کمپی [اردوگاهی] برای نگهداری از آنان تدارک دیده بودیم تا زمان برقراری آرامش در آنجا بمانند. مجروحین هم پس از انتقال به درمانگاه و بیمارستان مداوا می‌شدند. البته تا جایی که بنده در کرمانشاه بودم اطلاع نیافتم که هواپیماهای عراقی، روستاها یا شهرهای مرزی ایران را بمباران کرده باشند. ممکن است قبل از دوران استانداری اینجانب چنین اتفاقاتی افتاده باشد.

□ مداوای مجروحین و انتقال پناهندگان عراقی به همدان با مسئولیت جنابعالی بود یا به

دستور مرکز؟ در این صورت آیا دولت وقت ایران بهره‌برداری سیاسی مشخصی از این اقدام می‌کرد؟

● در مورد پناهندگان دستور مرکز بود که در کرمانشاه نباشند و باید به همدان منتقل شوند حتی قبل از رفتن من به کرمانشاه کمپ [اردوگاه] همدان آماده شده بود. اگر هم دولت بهره‌برداری خاصی مورد نظرش بود ارتباطی با ما نداشت. زیرا برنامه‌ریزیها در تهران می‌شد ولی در مورد مداوای مجروحین با مسئولیت خودمان و صرفاً از روی انسان‌دوستی اقدام می‌کردیم.

□ آیا مجروحین یا پناهندگان پس از مداوا و برقراری آرامش به خاک خود بازمی‌گشتند یا تمایلی به بازگشت نداشتند؟

● برمی‌گشتند، در یکی از بازدیدها که از بیمارستان داشتم همین سؤال را از مجروحی پرسیدم و گفتم تو اگر معالجه شوی چه کار می‌کنی؟ گفت برمی‌گردم، تفنگ به دست می‌گیرم و بار دیگر مبارزه می‌کنم. نه خیر اینها برمی‌گشتند.

□ نحوه ارتباط کردهای عراقی و بارزانی‌ها با دولت ایران چگونه بود؟

● ارتباط ایران با بارزانی‌ها خیلی زیاد بود و دولت ایران به آنان همه جور کمک می‌کرد. پول و اسلحه به آنان می‌داد.

□ آیا میان کردهای ایرانی با اکراد عراقی ارتباطی وجود داشت؟

● خیر، کردهای ایرانی خودشان را ایرانی و آریایی تبار می‌دانستند و به هیچ وجه خود را خارج از ایران و ایرانیت نمی‌دانستند و الان هم می‌گویند ما از زمان مادها در سرزمین ایران بوده و ایرانی هستیم.

□ درگیری دولت مرکزی عراق با کردها بعد از کودتای عبدالکریم قاسم علیرغم آنکه او خودش کرد بود تشدید می‌شود. علت آن چه بود؟

● عرض شود قبل از کودتای قاسم در عراق نظامی وجود داشت که به موجب آن برای کردها، شیعیان و اهل تسنن سهمی در مجالس و هیأت دولت در نظر گرفته شده بود ولی قاسم بعد از کودتا با در نظر گرفتن اینکه خودش کرد است توجهی به این موضوع نکرد در نتیجه جنگهای چریکی بین کردها با دولت مرکزی بالا گرفت.



عباس سالور، استاندار خوزستان و سرلشکر رضا زاهدی، فرمانده لشکر اهواز در عکس دیده می‌شوند | ۲۹۵۱-۴

□ لطفاً در مورد فعالیت‌های ساواک در استان صحبت کنید. مقامهای امنیتی در امور اجرایی چگونه دخالت می‌کردند؟

● بنده چون مدتی در دو استان مرزی استاندار بودم بنابراین با گرفتاریهای خاص استانهای مرزی مواجه می‌شدم. تا زمانی که کرمانشاه بودم مسئله کردها را داشتیم. کردهای عراقی وقتی وارد خاک ایران می‌شدند همین‌طور نبود که بلافاصله در کمپ پناهندگان اسکان داده شوند. ساواک از آنان تحقیق و بازجویی می‌کرد و افراد جاسوسی را که به اسم پناهنده یا مجروح به ایران آمده بودند جدا می‌کرد. فعالیت دیگر ساواک دادن گزارش در مورد چگونگی جنگ و درگیریها میان کردها و نظامیان عراقی بود و اینکه مثلاً پیشروی نیروها در کدام ناحیه بوده و کدام یک از دو طرف عقب‌نشینی کرده است.

□ یک جهت سؤال بنده دخالت ساواک در امور اجرایی شما به عنوان استاندار بود. آیا

نیروهای امنیتی در کارهای شما دخالت می‌کردند و مزاحمت فراهم می‌آوردند؟

● در کرمانشاه که بودم دخالت در کارهای اجرایی نداشتند. البته مانند سایر رؤسا و مدیران ادارات در مجالس و دعوتهای رسمی شرکت می‌کردند. اما در خوزستان فعالیت ساواک گسترده‌تر بود. خصوصاً که اختلاف میان ایران و عراق آشکارتر شده بود، در منطقه دشت میشان (دشت آزادگان فعلی) ساواک فعالیت زیادی داشت. عراقی‌ها افرادی را به عنوان جاسوس به آن ناحیه می‌فرستادند و ساواک ایران هم همیشه افرادی را به خاک عراق می‌فرستاد. این فعالیتها سبب شده بود رئیس ساواک منطقه قدرتی پیدا کند و در نتیجه در امور اداری فرماندار دخالت کند. او چندین مرتبه راجع به فرماندار گزارش داد و از نحوه کار او اظهار ناراحتی کرد. نیز من فرماندار را خواستم و در مورد وظایفش مطالبی را گوشزد کردم و چون از نظر سیاسی وجود رئیس ساواک منطقه را ضروری تشخیص دادم لذا بالاخره بین این دو نفر ناگزیر شدم فرماندار را عوض کنم و فرماندار دیگری را به آنجا فرستادم. چندی بعد دیدم رئیس ساواک - که اسم او «مهرآموز» بود علاوه بر فرماندار جدید از احتیاجی که به او داریم سوءاستفاده می‌کند و در مورد رئیس دادگستری نیز گزارشهای خلافی داده است. خلاصه این جریان در مورد او هم عیناً تکرار شد. بعد از رسیدگی متوجه شدم تقصیر با رئیس ساواک است و بی‌جا در امور دخالت می‌کند. رئیس ساواک را خواستم و به او گفتم این دخالتها مزاحم پیشرفت امور اداری است. مذاکرات نتیجه‌ای نبخشید چون خیلی متنفذ بود و حتی گاهی خودش از مرز خارج می‌شد و سازمان امنیت هم به او احتیاج داشت. به این ترتیب من نمی‌توانستم در محدوده کار خویش که لطمه به استقلال من می‌شد اینگونه عملیات را تحمل کنم. به تهران آمدم و نزد رئیس کل ساواک رفتم و گفتم این شخص باید عوض شود. ایشان پس از اصغای مطالب اینجانب گفت من بیست و چهار ساعته او را عوض خواهم کرد و این کار را هم انجام داد. در سایر نقاط آنان کار خودشان را می‌کردند و رؤسای ادارات، شهرداریها، فرماندارها و مأمورین ادارات هم به کار خود مشغول بودند و هیچ اشکالی پیش نیامد. البته رئیس ساواک خوزستان گزارشهایی را برای اطلاع من می‌فرستاد که یا عادی بود یعنی در مورد تخلفات سیاسی و فعالیت احزاب ممنوعه و رسوخ آنان در ادارات بود یا در مورد اختلافات میان ایران و عراق بود. حتی من یکبار رئیس ساواک را خواستم و به او گفتم این گزارشهای شما تا چه اندازه صحیح است؟ او در جواب گفت: گزارشهایی که در پائین آن می‌نویسیم تأیید شده صحیح است و گزارشهایی که تأیید نشده هیچ سندیتی ندارد و صرفاً برای اطلاع شما است.



امیرعباس هویدا، عباس سالور، سپهر و علامه وحیدی در عکس دیده می‌شوند | ۴۳۵۵-۱پ|

□ چطور شد از کرمانشاه به خوزستان منتقل شدید؟ میل خودتان بود یا آنکه شما را موظف کردند؟

● میل شخصی نبود و در این موارد دولت تصمیم می‌گرفت. شخصاً مایل بودم به اصفهان بروم زیرا استان نسبتاً بزرگی بود و خیال می‌کردم کارهای آنجا مرتب و منظم است و می‌توانم آنجا خوب کار کنم. زمانی که در کرمانشاه بودم کسالت مزاج پیدا کرده بودم و گرفتار دل دردهای شدید شده بودم و می‌دانستم علت اصلی هم مربوط به دوندگیهای دوران اصلاحات ارضی است. دکتر هم گفته بود اگر شغلت تغییر کند ممکن است این ناراحتی‌ها از بین برود. وقتی به کرمانشاه آمدم آثار ناراحتی همچنان باقی بود و بنا به توصیه پزشکان و انجام معاینات دقیق پس از موافقت دولت عازم خارج از کشور شدم، هنگام مراجعت در فرودگاه به من خبر دادند که شغل شما عوض شده و باید به خوزستان بروید. البته موضوع عراق و آشنایی من با مسائل مرزی و اختلافات ایران و عراق می‌توانست دلیل این انتقال باشد چون یکی از استاندارهایی بودم که همیشه با عراق و کردها سروکار داشتم. در خوزستان هم مسئله عرب و تحریکات عراق و از این قبیل مسائل در کار بود.

□ در مورد فضای عمومی استان خوزستان و طوایف مختلفی که در آن زندگی می‌کنند نظر شما چگونه است؟

● استان خوزستان برخلاف استان کرمانشاه که همه بومی بودند استانی بود که مهاجرین خیلی زیادی در آن زندگی می‌کردند به طوری که از اصفهان، شیراز، آذربایجان و تهران افرادی برای کار می‌آمدند، عده‌ای از مهاجرین در کار بازرگانی و دکانداری، عده‌ای دیگر در بندر امام خمینی، بندر خرمشهر و بندر آبادان کار می‌کردند. به علاوه به علت وجود شرکت نفت، کارگران متعددی در آنجا استخدام شده بودند، در کرمانشاه افراد را پس از اندکی تحقیق فوری می‌شناختیم کیست، پدرش، مادرش و کس و کارش همه مشخص بودند ولی در خوزستان این کار به سادگی ممکن نبود بنابراین کنترل مشکل‌تر بود. از طرف دیگر، اهالی خوزستان خودشان به دو قسمت تقسیم می‌شدند، یک قسمت بومیانی که بیشتر در شوشتر، دزفول، بهبهان و رامهرمز بودند و یک قسمت هم عرب‌نشین بود که در قسمتی از بخشهای آبادان، خرمشهر، دشت آزادگان و حوالی اهواز سکونت داشتند، روستاهایی نیز بود که در آن نیمی عرب و نیم دیگر غیرعرب و فارس بودند. بنابراین زمینه‌های اختلاف تا حدی وجود داشت.

□ دوران استانداری جنابعالی در خوزستان همزمان با اوج اختلافات مرزی میان ایران و عراق است. اگر موافق باشید گفت‌وگو را در مورد سابقه تاریخی اختلاف بر سر کشتیرانی در شط‌العرب و اروندرود دنبال کنیم.

● عرض کنم اختلاف ایران و عراق در مورد اروندرود به زمان عثمانیها می‌رسد اطلاع دارید که در زمان حکومت عثمانی، مرحوم امیرکبیر از سوی دولت ایران مأمور مذاکره با عثمانیها شد و نتیجه مذاکرات هم انعقاد قرارداد ارزنة‌الروم بود که بعد از سه سال صورت گرفت و بعداً که دولت عراق تشکیل شد آنان می‌گفتند حدود مرزی باید معین شود و ادعا و اظهاراتی در این مورد داشتند. بنابراین از نظر تاریخی این اختلاف وجود داشت، اختلاف هم این بود که چون قسمتی از خوزستان عرب‌نشین بود، در آن زمان خوزستان را در جغرافیا به نام عربستان ایران می‌شناختند و حکمران آنجا را والی عربستان می‌نامیدند، بر همین اساس ادعا می‌کردند که این منطقه یک سرزمین عربی است و به اعراب تعلق دارد. این اختلاف همچنان باقی بود تا اینکه در زمان رضاشاه، نوری سعید - وزیر خارجه عراق - به ایران آمد و با باقر کاظمی وزیر خارجه ایران مذاکراتی کرد. در آن زمان من محصل بودم ولی بعدها متوجه شدم که

انگلیسیها فشار آوردند تا موضوع حل شود، از این رو پیمان سعدآباد در سال ۱۳۱۶ بین ایران و عراق منعقد شد ولی اختلاف دو کشور همچنان باقی بود.

□ نقش انگلستان در انعقاد این پیمان چه بود؟

● همانطور که عرض کردم انگلیسیها فشار آوردند تا این قرارداد تنظیم شود. آنان اصلاً پشت این پیمان بودند.

□ فکر نمی‌کنید در قرارداد ۱۹۱۶ اختلافات ایران و عراق به کلی حل نشد یعنی در واقع یک آتش بس موقت بود؟

● بله اختلافات کاملاً حل نشده بود و لفظ بسیار خوبی را بکار بردید. پیمان سعدآباد در حکم یک آتش بس موقت بود به همین جهت زمانی که عبدالکریم قاسم بر علیه رژیم سلطنتی کودتا کرد اعلام نمود خوزستان، عربستان است و جزئی از خاک عراق است. بعد از این که عبدالسلام عارف، رفیق خودش بر علیه عبدالکریم قاسم کودتا کرد و در رأس کار قرار گرفت باز ارتباط ما با عراق خوب نبود تا اینکه بعد از او عبدالرحمن عارف به قدرت رسید.^۳

او برخلاف عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف که رابطه خوبی با ما نداشتند رابطه خوبی با ایران برقرار کرد. حتی خودش به ایران آمد و یک هفته میهمان دولت ایران بود.^۴ در زمان او اقداماتی به منظور رفع اختلافات بین دو کشور صورت گرفت. او فکر می‌کرد از راه مسالمت و ایجاد رابطه بهتر می‌تواند موضوع اختلاف را فیصله دهد اما اندکی بعد کودتای دیگری توسط حسن البکر دایی صدام حسین انجام شد.^۵

۳. در ۲۴ فروردین ۱۳۴۵ عبدالسلام عارف به اتفاق وزیر کشور و صنایع عراق در اثر سقوط هواپیما به قتل رسید و برادرش عبدالرحمن عارف به ریاست جمهوری منصوب شد.

۴. در ۲۳ اسفند ۱۳۴۵ عبدالرحمن عارف به همراه همسرش و برخی از مقامات عالی‌رتبه سیاسی و نفتی به دعوت رسمی شاه دیداری شش روزه از ایران به عمل آورد. قبل از سفر عارف به تهران بین دو طرف ایرانی و عراقی توافق شده بود که مذاکرات حول شش موضوع ذیل انجام پذیرد: ۱. اختلافات مرزی، ۲. بهره‌برداری از منابع نفتی مرزی، ۳. تعیین حدود فلات ایران و عراق، ۴. وضع ایرانیان مقیم عراق و آینده مراکز آموزشی ایران در آن کشور، ۵. رفتار با اتباع ایران در عراق و اتباع عراقی در ایران، ۶. ایجاد تسهیلات برای زیارت ایرانیان از اماکن متبرکه عراق (دکتر علی‌رضا ازغندی، روابط خارجی ایران «دولت دست‌نشانده» ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۶، ص ۴۰۳).

۵. در ۲۶ تیر ۱۳۴۷ حسن البکر در عراق کودتا کرد و یک شورای انقلابی زمام امور کشور را در دست گرفت. ژنرال حسن البکر بجای عارف رئیس جمهور عراق شد.

در زمان وی عراقیها می‌گفتند رودخانه اروندر رود از هردو طرف به ما تعلق دارد. یک چنین ادعایی وجود داشت اگر علنی هم نبود غیرعلنی می‌شنیدیم.

□ ادعای مقامات رسمی دولت عراق حاکی از آن است که آنان بطور کلی خود را صاحب اروندر رود می‌دانستند به طوری که در فروردین ۴۸ معاون وزارت خارجه عراق اظهار داشت اروندر رود جزئی از خاک عراق است و یک ماه بعد معاون نخست‌وزیر و وزیرکشور عراق علناً اعلام می‌کند عراق هرگز به طور جدی در مورد اروندر رود اختلاف نداشته زیرا اروندر رود جزئی از خاک عراق است. اختلاف در مورد عربستان (خوزستان) بوده که قسمتی از خاک عراق است. ظاهراً بنا به دعوتی که از شما شده بود سفری به عراق داشتید. چه مقامی از شما دعوت کرده بود و در دیداری که با مقامات عراقی از جمله حسن البکر داشتید چه مسائلی مطرح گردید؟

● این مسافرت بنا به دعوت استاندار بصره در سال ۴۷ صورت گرفت و حدود ۱۰ روز هم به طول انجامید. در این سفر فرماندار خرمشهر، فرماندار آبادان و مدیر کل آموزش و پرورش استان را نیز به همراه خود بردم، چون در عراق مدارسی داشتیم و لازم بود ایشان این مدارس را سرکشی کند. ابتدا به بصره رفتیم، کنسول عراق در خرمشهر هم همراه ما بود. او به من گفت امشب باید در تلویزیون بصره صحبت کنید و این جزء برنامه شما است و اضافه کرد در صحبت خودتان حتماً از قطعنامه‌ای که اخیراً سازمان ملل متحد در مورد خروج اسرائیل از سرزمینهای غصب شده اشغالی تصویب کرده طرفداری کنید. به ایشان گفتم طرفداری از این موضوع خیلی عادی است و ما هم طرفدار باطنی آن هستیم ولی من چنین مأموریتی ندارم. این بود که در بصره موضوع را با آقای ثابتی که کنسول ما در آنجا بود در میان گذاشتم و او هم مثل اینکه با تهران و وزارت خارجه تماس گرفت، نتیجه این شد که بالاخره به تلویزیون بصره بروم و صحبت کنم. این کار را انجام دادم و در ضمن صحبت از قطعنامه سازمان ملل هم طرفداری کردم. سپس به بغداد رفتیم چون ملاقات با حسن البکر هم جزء برنامه بود. وقتی ساعت ملاقات به دیدارش رفتم متوجه شدم او زبان خارجی نمی‌داند. مترجمی بود که صحبتها را ترجمه می‌کرد. او بر حسن همجواری و اینکه ایران و عراق با هم برادر هستند صحبت کرد و خیلی زیاد نسبت به دولت ایران اظهار دوستی و مودت کرد. بنده هم متقابلاً به همین نحو مطالبی گفتم. بعد استاندار بغداد از ما دعوت کرد و او هم صحبت مفصلی در مورد دوستی و همجواری و مسلمان بودن و هم مذهب بودن مردم دو کشور و از این قبیل مسائل

صحبت کرد بنده هم جواب مفصلی دادم. دکتر عاملی سفیر ایران در عراق هم که در مهمانی‌ها شرکت می‌کرد به من گفت خوب صحبت کردی. حتی بعد از ما هم یک هیئت نظامی که سپهبد آریانا رئیس ستاد کل ارتش و سپهبد روحانی فرمانده نیروی زمینی و چند نظامی دیگر جزء همراهان بودند به عراق رفتند باز حسن البکر اشاره‌ای به اختلافات نکرد. ولی این ظاهر قضیه بود. چون در خوزستان که بودیم همیشه صحبت از این بود که اروند رود مال ماست و شما نسبت به آن حقی ندارید.

به طور کلی از زمان قاسم ادعای دولت عراق این بود که خوزستان مال ماست ولی بعد در زمانی که من در خوزستان بودم می‌گفتند حد و مرز شما حد و مرز خاکی است و حق دخالت در مرز آبی ندارید. به عبارت دیگر نسبت به اروند رود برای ما حقوقی قائل نبودند. در برابر ادعای ما این بود که رودخانه‌های مرزی باید مطابق خط تالوگ باشد. در همه دنیا خط تالوگ اعمال می‌شود و تنها مربوط به ایران و عراق نیست بلکه یک مسئله بین‌المللی است و تمام رودخانه‌های مرزی که بین دو کشور قرار دارند خط تالوگ به عنوان مرز شناخته می‌شود. حتی در شمال ایران رودخانه ارس خط مرزی ما با روسها بود. بنابراین اروند رود هم چون یک رودخانه مرزی است مشمول همین موضوع می‌شود ولی عراقیها حاضر نبودند خط تالوگ را در مورد اروند رود بپذیرند. وزارت خارجه عراق مدعی بود دو طرف رودخانه متعلق به آنهاست. علاوه بر این مدعی بودند خرمشهر و آبادان نیز به آنان تعلق دارد. حتی خرمشهر را مُحَمَّرَه و آبادان را عِبَادان می‌نامیدند.

□ مسافرت شما به چه نحو ادامه یافت؟

● بعد از بغداد برای زیارت عتبات ابتدا به کاظمین، سپس به نجف، کربلا و سامرا رفتیم. طرز زیارت هم به این نحو بود که حرم را خلوت می‌کردند و هیچ کس را راه نمی‌دادند و در تمام مسیر از دو طرف نظامی ایستاده بود و مثل یک جاده که ما عبور می‌کردیم. به این ترتیب مرقد مطهر حضرت امیرالمومنین (ع)، حضرت امام حسین (ع)، حضرت ابوالفضل (ع)، حضرت امام موسی کاظم (ع) و سایر ائمه اطهار در شهرهای یاد شده را زیارت کردیم. در هر مسیری که عبور می‌کردیم استاندار محل به استقبال می‌آمد و استاندار قبلی می‌رفت و من خوب به یاد دارم که از بغداد تا کربلا ۴ استاندار به پیشواز ما آمدند و بدرقه کردند. به علت این مراقبتها و اقدامات امنیتی زیادی که صورت می‌گرفت از مقامات و مهماندار خود استفسار کردم. او جواب داد چون عده‌ای افراد افراطی در عراق وجود دارند که مانع از حل اختلافات فی‌مابین می‌باشند و احياناً ممکن است سوءقصد یا اهانتی به شما و همراهان شود

لذا این اقدامات احتیاطی به عمل می‌آید.

قصد داشتیم یک سری هم به مدائن بزنم و طاق کسری را ببینم زیرا شنیده بودم مدفن حضرت سلمان هم آنجاست و بقعه‌ای بنام سلمان پاک ساخته بودند که البته ممانعت کردند و گفتند از نظر انتظامات در محظوریت هستیم. به ناچار در یک روز تعطیل به‌طور خصوصی به همراه سفیر ایران در عراق به دیدن بقعه حضرت سلمان رفتیم و فاتحه خواندیم و طاق کسری را هم از نزدیک دیدیم.

به هنگام بازگشت به بصره آمدیم. در آنجا آقای ثابتی به دیدن ما آمد و محرمانه به من گفت فلان کس دیشب یک اتفاقی افتاده و من باید به شما بگویم. او گفت دولت ایران و ساواک دو جمعیت و کمیته را در خرمشهر و آبادان کشف کرده‌اند و این به معنی بالا گرفتن اختلاف میان ما و عراق است. مرکز این دو کمیته یکی در بصره و دیگری در کویت است و اینها در مورد ایران ادعای ارضی کرده‌اند. خواهر شیخ خزعل هم که در بصره بود لیدر و وابسته به کمیته‌ای است که مرکز آن در کویت بود. او ادعا کرده که خوزستان به برادرش (شیخ خزعل) تعلق دارد. من اتفاقاً آن خانم را که سن و سالی داشت و تقریباً یک زن مسن بود دیدم. به ثابتی گفتم طبق برنامه، باید دو روز دیگر در بصره بمانیم و اگر اختلافی پیدا شده ممکن است برای ما اشکالی پیدا شود و ما را به عنوان گروگان نگه دارند. گفت من نمی‌دانم. گفتم خوب بود وقتی که ما از مرز عراق خارج شدیم این موضوع را می‌گفتید. گفت: دیگر شده است. خلاصه ما یک روز و یک شب بانگرانی خیلی زیاد آنجا ماندیم ولی خوشبختانه اتفاقی نیفتاد و فردای آن روز ما را برای بازدید از تأسیسات نفتی و بندری که به تازگی ساخته بودند بردند. آن بندر را به ما نشان دادند که قرار بود از آنجا جاده و خط آهنی مستقیماً به بصره کشیده شود تا دیگر گرفتاری کشتیرانی در شط‌العرب را نداشته باشند.

□ منظور شما از گرفتاری شط‌العرب چه بود؟ این بندر که در حال ساخت آن بودند چه نام داشت؟

● آنان قصد داشتند با ساختن این بندر جانشینی برای بندر بصره ایجاد کنند. عراقیها احتمال می‌دادند اگر اختلاف بین ایران و عراق شدت یابد و جنگی واقع شود که پیامد آن بسته شدن شط‌العرب باشد در نتیجه فعالیت کشتیرانی آنان متوقف خواهد شد در آن صورت کشتی‌های تجارتمی نخواهند توانست مال‌التجاره و کالاهایی را که از خارج وارد می‌شود از شط‌العرب عبور دهند و به بصره برسانند. از این جهت بود که آنان اقدام به ساختن چنین بندر و کشیدن جاده و خط آهنی کردند. نام این بندر،

ام‌القصر بود که در همین جنگ هشت ساله اسمش خیلی برده شد و برای عراقیها در زمان جنگ خیلی سودمند بود زیرا وقتی شط‌العرب و اروند رود بسته شد این بندر کارایی زیادی برای عراقیها داشت. گرچه با حضور نیروهای ایرانی در فاو بندر ام‌القصر برای عراق قابل استفاده نبود ولی قبل از آنکه فاو به تصرف نیروهای نظامی ایران درآید آنان از ام‌القصر نهایت استفاده را کردند. بنابراین پیش بینی آنان در مورد بسته شدن شط‌العرب کاملاً عملی شد.

□ آیا بازگشت شما به ایران پس از بازدید از بندر ام‌القصر بود؟

● بله. البته یک نکته را باید یادآور شوم و آن اینکه رئیس ساواک منطقه بصره از قبل به من گفته بود وقتی برای بازدید بندر رفتید آنقدر سؤال کن و بازدید را طول بده تا اینکه من بتوانم چند عکس بردارم. من هم این کار را انجام دادم. او وقتی به من اشاره کرد که کارش تمام شده بازدید را تمام کردیم. سپس او رفت و مشغول تهیه گزارش خودش شد. بلافاصله پس از بازدید با یک کشتی تفریحی مخصوص که متعلق به ملک فیصل دوم بود و آن زمان در اختیار رئیس جمهور قرار گرفته بود ما را به خرمشهر آوردند و تغییری در اوضاع ایجاد نشد. در مراجعت هم از ما تجلیل کردند و استاندار بصره ما را تا خرمشهر مشایعت کرد. وقتی به خرمشهر رسیدیم از او و همراهانش پذیرایی کرده و آنان مراجعت کردند و هیچگونه مشکلی پیش نیامد.

□ به کشف دو کمیته و جمعیت در خرمشهر و آبادان توسط ساواک اشاره کردید. لطفاً در مورد فعالیت این کمیته‌ها توضیح دهید.

● در واقع حکومت عراق عملاً خود را به آبادان و خرمشهر فرستاده بود ولی چون فعالیت آنها مخفی بود اطلاع چندانی از نوع فعالیت آنها ندارم. ساواک موفق به کشف این کمیته‌ها شد و افشا هم نشد که چه فعالیت‌هایی می‌کردند، ولی از این زمان بود که اختلاف میان ایران و عراق علنی شد و ما در خوزستان فهمیدیم که اختلاف عراق با ایران جدی است. و بالا گرفته است.

یک نکته که فراموش کردم این بود در مدتی که در عراق بودم مقامات عراقی سعی داشتند اقدامات عمرانی و خدمات اجتماعی خودشان را به ما نشان دهند. مثلاً دیدیم کانالهایی در رودخانه‌های دجله و فرات کشیده‌اند و سدی هم در سامرا احداث کرده بودند و به ما نشان دادند. آنان آب رودخانه‌های دجله و فرات را به داخل کانالها می‌کشیدند تا زراعت خود را توسعه دهند. در نتیجه این کار شط‌العرب

گرفتار کم آبی می‌شد و این برای ما زیان داشت چون شطالعرب وارد ایران می‌شد. وقتی به ایران آمدم در جراید خواندم و در رادیو شنیدم که در ترکیه بر رود فرات سد زده و کانال کشیده بودند و آب را می‌بردند و همین باعث اعتراض سوریه و عراق شده بود که اقدامات ترکیه موجب نقصان آب فرات می‌شود. من که خود شاهد کانال‌کشی و زدن سد در عراق بودم شرحی برای دولت و مقامات مسئول نوشتم که اقدامات ترکیه و عراق و زدن سد بر روی رودخانه فرات و زدن سد و کشیدن کانالهای مختلف بر روی دجله و فرات توسط این دو کشور باعث نقصان آب شطالعرب که قابل کشتیرانی است می‌شود و به این ترتیب ممکن است قابلیت خود را برای کشتیرانی از دست بدهد و اگر هم بگوییم فشار دریا ممکن است موجب زیاد شدن آب شطالعرب شود، آن وقت گرفتاری دیگری بوجود می‌آید و آن شور شدن آب رودخانه است و شور شدن آب رودخانه علاوه بر اینکه نخلستانهای ما را از بین می‌برد، باعث شور شدن آبهای آشامیدنی نهر خَیْن که در پائین شلمچه واقع است و بعد آب شهر آبادان و اروندکنار و تمام دهات و روستاهای اطراف می‌شد. در آن صورت ما باید آب شور را تصفیه کنیم و این کار برای ما خیلی گران تمام خواهد شد. در آن زمان من دو نامه مشروح به مقامات مسئول دولتی نوشتم و در آن تأکید کردم که از طرف ایران هم باید نسبت به این‌گونه اقدامات اعتراض شود.

□ آیا توجهی به مندرجات نامه‌های شما از سوی مسئولین وقت شد؟

● اتفاقاً روزی یکی از مهندسين عالی مقام وزارت نیرو به نام مهندس قلی‌پور به من تلفن زد و گفت کاغذ شما نزد من است و گفت مطالب شما صحیح است و برای این موضوع ما پرونده‌ای درست کردیم و به این مورد توجه خواهیم کرد. اما از اقدامات آنان اطلاع بیشتری ندارم.

□ رود دجله که به شطالعرب وارد می‌شود چند کیلومتر طول دارد؟

● طول دجله در حدود دو هزار کیلومتر و طول فرات در حدود دو هزار و صد و شصت و پنج کیلومتر است. دجله از کوههای ترکیه سرچشمه می‌گیرد، بعد از عبور از قسمتهای مختلف به دیار بکر وارد و سپس به موصل و بعد هم وارد بغداد می‌شود و از آنجا به پائین روانه می‌شود. فرات نیز از کوههای مجاور ترکیه و ارمنستان سرچشمه می‌گیرد و سپس وارد خاک عراق شده و در نقطه‌ای به نام قرنین که در شمال بصره واقع شده با دجله تلاقی کرده و شطالعرب را تشکیل می‌دهند.

شطالعرب پس از ورود به بصره وارد خاک ایران شده و از طریق اروندرود به خلیج فارس می‌ریزد، هر قدر سد و کانال بر رودخانه‌های دجله و فرات زده شود، شطالعرب هم گرفتار کم‌آبی خواهد شد و این عوارضی که عرض کردم پیش خواهد آمد. خصوصاً که آب آشامیدنی آبادان از شطالعرب و اروندرود تأمین می‌شود.

□ مگر جزر و مد دریا بر کم یا زیاد شدن آب رودخانه و شوری آن تأثیر نداشت؟

● چرا. وقتی که جزر و مد زیاد شود حتی در شوری آب اثر می‌گذارد ولی نه آنقدر که آب آبادان شور شود. هر قدر از آبادان به طرف فاو بروید آب شورتر می‌شود.

□ اگر موافق باشید برگردیم به موضوع اختلافات میان ایران و عراق. همان‌گونه که فرمودید پس از بازگشت جناب‌عالی و همراهان از عراق مخالفت عراق با ایران علنی شد از طرفی در فروردین ۱۳۴۸ دولت عراق رسماً اعلام کرد که شطالعرب جزئی از قلمرو عراق است و از دولت ایران خواست به کشتیهایی که پرچم ایران را در شطالعرب برافراشته‌اند دستور داده شود پرچم خود را پائین آورند در غیر این صورت مأموران عراقی با توسل به زور پرچم را پائین آورده از حضور کشتیهای ایرانی در شطالعرب جلوگیری خواهند کرد. همان‌طور که استحضار دارید موضوع کشتی «ابن‌سینا» به میان آمد. این اقدام در عرف دیپلماسی به معنای لغو یا نقض عهدنامه ۱۳۱۶ نبود؟ موضعگیری دولت ایران در این مورد چه بود؟

● همین‌طور که فرمودید این اقدام دقیقاً به معنی نقض قراردادهای گذشته بود، اما در مورد پائین آوردن پرچم ایران ادعای عراق این بود که اگر پرچم ایران را از بالای کشتیها پائین نکشید ما کشتی را خواهیم زد. بلافاصله نیروهای نظامی و ارتش ایران به حال آماده‌باش درآمدند و برای آنکه خود را آماده کرده باشیم قبل از حرکت دادن کشتیها بیمارستانهای سیاری در پشت جبهه آماده کردیم و برای آنکه مردم را آماده کنیم آموزشهای لازم را به آنان دادیم. نیروهای نظامی از شیراز و مشهد هم به کمک آمدند، هواپیماهای جنگی پرواز کردند نیروهای نظامی در سرتاسر خطوط مرزی مستقر شدند. احتیاطاً نیروهای ژاندارمری را جلو فرستادیم تا اگر زد و خوردی شد، مرزی تلقی شود و قوای ارتش هم در پشت سر آنان موضع گرفت تا اگر زد و خورد بالا گرفت آنان وارد شوند. چند نفر از وزیران از جمله وزیر بهداشتی برای سرکشی و اینکه ببینند در صورت بروز اتفاق آیا آمادگی دارند یا خیر به خوزستان آمدند. این اقدامات مجموعاً ۱۵ یا ۱۶ روز طول کشید. پس از این مدت بود که کشتی ابن‌سینا وارد آب شد، آن هم به این شکل که یک افسر نیروی دریایی به همراه تعدادی از پرسنل با مسلسل و مهمات در کشتی بودند تا اگر احیاناً عراقیها جنگ را شروع کردند

اینها هم از خودشان دفاع کنند. کشتی ابن سینا با پرچم ایران، با اسکورت جنگنده‌های نیروی هوایی و با راهنمایان ایرانی در آب به حرکت درآمد و از اروندرود عبور کرد و عراقیها یک تیر هم نزدند. پس از این جریان فقط به استناداری خوزستان و اداره بندر اعتراض کردند. ما هم جواب دادیم ما در آبهای خودمان حرکت کردیم و تجاوزی به شما نکردیم. از آن تاریخ کشتیها بدون هیچ سانحه‌ای در اروندرود حرکت کردند.

□ منظور از راهنما در کشتی چیست؟

● می‌دانید که در شط‌العرب و اروندرود چون عمق قسمتهای مختلف رودخانه یکسان نیست کشتیها نمی‌توانند به‌طور مستقیم از آن عبور کنند و بایستی یک راهنما باشد و بگویند کشتی از کدام مسیر عبور کند، این راهنما کشتی را از دهانه فاو تا آبادان یا بندر خرمشهر یا بصره هدایت می‌کند. کشتیها وقتی وارد شط‌العرب یا اروندرود می‌شدند مجبور بودند پرچم کشوری را که بدان وارد می‌شوند بزنند عراقیها اصرار داشتند هر کشتی که وارد رودخانه می‌شود باید پرچم عراق را بزند مضافاً اینکه راهنما هم باید عراقی باشد در برابر این ادعاها می‌گفتیم کشتیهایی که به بندر آبادان و خرمشهر می‌آیند باید پرچم ایران را بزنند و راهنما هم باید از خودمان باشد.

□ آن‌گونه که از صحبت شما برمی‌آید وجود راهنمایان در کشتی صرف‌نظر از ملیت آنان امری ضروری بود، آیا فعالیت راهنما در کشتی نیاز به تصدیق یا مجوز رسمی از مجامع بین‌المللی نداشت؟

● اتفاقاً بعد از اینکه ما کشتی ابن سینا را به شرحی که قبلاً بیان کردم وارد رودخانه کردیم به لحاظ بین‌المللی مشکلی برای ما ایجاد شد و آن این بود که راهنمایی که می‌بایست کشتی را تا بندر هدایت کند لازم بود از طرف مجامع بین‌المللی گواهی رسمی داشته باشد و بیمه نیز او را به عنوان راهنما به رسمیت بشناسد. تا آن زمان راهنمایان ایرانی چنین تصدیقی نداشتند و بیمه آنان را به رسمیت نمی‌شناخت، از این رو کشتیهای تجارتي که مال‌التجاره آنها بیمه بود می‌گفتند ما گرفتار مشکل هستیم زیرا بیمه در صورت وقوع حادثه یا پیشامدی ناگوار خسارت ما را با وجود چنین راهنمایی پرداخت نمی‌کند. ما نیز برای آنکه به فعالیت راهنمایان خود رسمیت بدهیم در خرمشهر کلاس دایر کردیم و به آنان تعلیم دادیم تا بتوانند به این ترتیب راهنمایان رسمیت پیدا کرده در نتیجه مشکل بیمه نیز حل گردد.



امیرعباس هویدا، عباس سالور، عباسی مدیرکل انتخابات، اسمد رزم‌آرا مدیرکل آمار و ثبت احوال و سرتیپ جاویدپور در عکس دیده می‌شوند | ۵۹۶۸-۱پ

□ بعد از انعقاد قرارداد الجزایر موضوع نمایندگی کشتیرانی ایران در بصره و افزایش عوارض کشتیرانی در اروندرود توسط عراقی چه موضوعی بود؟

● عراقیها به موجب قراردادهای سابق قرار بود آنچه به عنوان عوارض از کشتیها می‌گیرند خرج لایروبی و بهبود عبور و مرور کشتیها در اروندرود بکنند ولی این کار را نمی‌کردند و به نفع خودشان این پول را خرج می‌کردند. ایران هم برای نگهداری و امنیت کشتیهای خود عوارضی پرداخت می‌کرد. ما در بصره نماینده داشتیم. به موجب قرارداد الجزایر قرار شد هیئت مختلطی تشکیل شود که سه سال نخست رئیس آن ایرانی باشد و سه سال بعد رئیس آن عراقی باشد. مرکز این هیئت در بصره بود و کارش نظارت بر بهبود وضع ورود و خروج کشتیها و نظارت بر عواید حاصله و خرجهایی بود که برای لایروبی شط‌العرب و اروندرود می‌شد.

□ در مورد ادعای عراق نسبت به خوزستان آیا آنان تمام استان خوزستان را ادعا داشتند یا بخشی از آن را؟

● عراقیها تمام خوزستان را ادعا نمی‌کردند بلکه یک نقشه‌ای کشیده بودند و تلویزیون

بصره این نقشه را نشان می‌داد البته زمانی که من به عراق رفتم این نقشه را برداشته بودند و ندیدم ولی در خوزستان که تلویزیون بصره را می‌گرفتم این نقشه بالای سر مجری و گوینده کاملاً مشهود بود. آنان بیشتر مناطق عرب‌نشین استان را مدعی بودند. در آن تاریخ خوب بیاد می‌آورم که در وزارت کشور صحبتی شده بود که بعضی از استانهای بزرگ از جمله خوزستان به دو استان تقسیم شود. قانونی هم از مجلس گذشته بود که باید در وضع استانها تجدیدنظر شود. اتفاقاً ما را هم در وزارت کشور خواستند وقتی به آنجا رفتیم دیدیم استان خوزستان را دو قسمت کرده‌اند. یک قسمت شامل اهواز، آبادان، خرمشهر، دشت میشان و ماهشهر (بندر امام خمینی)، قسمت دیگر شامل مسجدسلیمان، رامهرمز، شوش، شوشتر، بهبهان و دزفول. در آنجا من نسبت به این اقدام اعتراض کردم و گفتم این کار شما، پیاده کردن همان نقشه عراق است. گفتند: چطور؟ گفتم به خرمشهر و آبادان بیاید و نقشه عراق را ببینید. آن وقت متوجه خواهید شد که با این نقشه عرب را از فارس جدا می‌کنید. آنجا به من گفتند که شما احساسات به خرج می‌دهید. گفتم احساسات به خرج نمی‌دهم زیرا من که تا ابد استاندار خوزستان نیستم، فقط امروز استاندار اینجا هستم و فردا نیستم، خوزستان که مال من نیست. فقط به شما می‌گویم که این اقدامی برخلاف مصالح کشور است و تا وقتی که در خوزستان استاندار بودم این استان تقسیم نشد.

□ نظر عرب‌زبانان ایرانی تبار مقیم خوزستان عرب‌زبانان نسبت به این موضوع چگونه بود؟

● باید بگویم که اغلب عرب‌زبانان ساکن در خوزستان به مانند سایر ملیتهای دیگر که در ایران زندگی می‌کنند خود را ایرانی می‌دانند. اما متأسفانه تنها در بعضی از دهات خوزستان وقتی برای سرکشی می‌رفتم یک خط فاصل بین عرب و عجم در میان بود وقتی پرسیدم که این خط فاصل برای چیست؟ می‌گفتند آن طرف مربوط به عربهاست و این طرف مربوط به غیرعرب. من خیلی سعی کردم به آنان بفهمانم شما همه ایرانی هستید چون در این سرزمین زندگی می‌کنید اگر مشغول خدمتی هستید برای ایران است، اگر زراعتی دارید و از آب و خاک استفاده می‌کنید مربوط به این کشور است، گوشت و پوست شما در این کشور رشد کرده، بنابراین همه ایرانی هستید. حتی برای ایشان مثال آوردم و گفتم در بسیاری از کشورها قانونی وجود دارد که به موجب آن اگر کسی ۵ سال یا ۱۰ سال در آن سرزمین زندگی کند اهل آن کشور می‌شود. وقتی از شیوخ عرب می‌پرسیدم که شما چند سال است در ایران زندگی می‌کنید، یکی می‌گفت من صد سال است با فرزندان و پدرم همگی در اینجا سکونت

داریم یکی دیگر می‌گفت اصلاً یادم نمی‌آید ولی پدر و پدرزیرگم در اینجا زندگی می‌کردند. گفتم خوب شما خود و اجدادتان صد سال در اینجا زندگی کرده‌اید و هنوز می‌گویید ما عربیم! چه معنی دارد شما که در این سرزمین و آب و خاک صد سال زندگی می‌کنید بگویید ما مال این مملکت نیستیم. این بود که به تدریج به آنان فهماندم که ایرانی عرب‌زبان هستند و تقریباً خودشان هم قبول کرده بودند که ایرانی هستند. از زمانی که وارد خوزستان شدم در تمام میهمانیها و مراسم رسمی و سلامها از آنان دعوت می‌کردم و آنان را در این مراسم شرکت می‌دادم در صورتی که چنین چیزی قبل از استانداری من در خوزستان رسم نبود و همین سبب شد که اهالی خوزستان نسبت به من حسن‌ظن داشتند.

□ در سال ۱۳۴۹ چندین بار اقدام به ربودن هواپیماهای ایران می‌شود. این هواپیماها به عراق برده شدند و دولت عراق به رغم اعتراض ایران به عاملان پناهندگی سیاسی داد. جریان این هواپیما‌رباییها چه بود؟

● آنچه در زمان استانداری بنده در خوزستان منعکس شد ربودن یک هواپیمای مسافری بود که از تهران به مقصد اهواز و آبادان می‌آمد و به جای آنکه در اهواز یا آبادان بنشیند در فرودگاه بغداد نشست. در این هواپیما شهرام فرزند اشرف پهلوی هم بود. می‌دانید که او افسر نیروی دریایی بود و در پایگاه نیروی دریایی خارک بود. آن‌طور که خودش و مسافری دیگر هواپیما بعداً گفته بودند در آنجا کسی او را معرفی نمی‌کند و به هر ترتیب عراقیها او را نشناخته بودند. بنابه روایتی شایع شده بود که در هواپیما دو سه نفر رفته بودند تا تیمور بختیار را از بین ببرند. به هر حال هواپیما پس از ۴۸ ساعت اجازه پرواز گرفت و با مسافران خود به ایران بازگشت. موارد دیگر را اطلاعی ندارم.

□ روابط ایران و عراق پس از اعاده حاکمیت ایران بر جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی در آذر ماه ۱۳۵۰ به چه صورتی بود؟

● این سه جزیره قبل از اینکه ایران قوای خود را در آن پیاده کند، از میان کشورهای عربی به هیچ‌وجه مدعی خارجی نداشت. در آن زمان عراق به دنبال بهانه‌ای برای قطع رابطه با ایران بود. پس از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس بلافاصله ایران در این جزایر نیرو پیاده کرد و آنها را به تصرف قطعی خود درآورد. در تنب بزرگ و تنب کوچک اصلاً سکنه‌ای وجود نداشت ولی در ابوموسی به هنگام پیاده کردن نیرو

سه نفر کشته شدند یعنی یک افسر نیروی دریایی، یک درجه‌دار و یک سرباز نیروی دریایی کشته شدند. بعد که دولت ایران اعتراض کرد، شیخ ابوموسی اعلام کرد که مأمورین مرزی ما از قبل اطلاع نداشتند و قوای ما از خودشان دفاع کردند و جنگی در میان نبود. به غیر از این مورد زد و خورد دیگری به وجود نیامد. در این زمان دولت عراق، مخصوصاً صدام حسین چند مرتبه اعلام کرد که او ژاندارم خلیج فارس است، در صورتی که عراق در جزایر مذکور هیچ‌گونه حاکمیتی نداشت و تصرف جزایر ارتباطی با او نداشت. اگر خاطرتان باشد یکی از بهانه‌های عراق در حمله به ایران بعد از انقلاب اسلامی همین بود که این جزایر به ایران تعلق ندارد، در واقع با این حرف می‌خواست رابطه ایران با کشورهای منطقه را به هم بزند. بیش از این اطلاعی ندارم، چون این جزایر جزو قلمرو خوزستان نبودند.

□ بعد از تصرف جزایر سه‌گانه در سال ۵۰ تیرگی روابط ایران و عراق تا سال ۵۲ به انتها درجه رسید، به طوری که علاوه بر تشدید درگیری‌های مرزی گفته می‌شود دولت عراق حدود ۶۰ هزار ایرانی را از عراق اخراج می‌کند. افراد اخراجی عموماً چه کسانی بودند؟

● اخراج ایرانیان قبل از این تاریخ هم بود یعنی از زمان عبدالکریم قاسم به بهانه‌های مختلف عده‌ای از ایرانیها را اخراج می‌کردند کماینکه در مرداد ۱۳۴۵ دو محل برای اسکان معاودین در خوزستان در نظر گرفته شده بود و عده زیادی در آنجا اسکان یافتند. در سال ۵۰ این وضع شدت یافت. این افراد را از دو ناحیه مرزی به ایران می‌فرستادند یکی از مرز خسروی بود ولی بیشتر ایرانیها را از مرز شلمچه به ایران می‌فرستادند من چندین بار برای رسیدگی به وضع آذوقه و بهداشت آنها از کمپها بازدید کردم و اگر اشکالاتی وجود داشت برطرف می‌کردم. در یکی از بازدیدها وقتی با بعضی از آنان که اطلاعاتی بیش از بقیه داشتند صحبت کردم می‌گفتند ما سه دسته بودیم که از عراق اخراجمان کردند. یک دسته کسانی که شناسنامه ایرانی داشتند. این گروه به‌طور کلی اخراج شدند. گروه دوم ایرانیانی بودند که شناسنامه عراقی هم داشتند، این گروه را نیز پس از شناسایی بیرون کردند. گروه دیگر کسانی بودند که مثلاً جدشان در آنجا مجاور شده بود و در حال حاضر هیچ ارتباطی هم با ایران نداشتند، یعنی سرو وضع لباس آنان اصلاً شباهت با ما نداشت حتی زبان فارسی را هم نمی‌دانستند. من با یکی از این افراد عرب زبان که کمترین آشنایی با زبان فارسی نداشت صحبت کردم و پرسیدم چرا تو را بیرون کردند گفت: چون در شناسنامه عراقی من نام پدرم را بهرام نوشته بودند و بهرام هم اسم فارسی است از این جهت

مرا بیرون کردند. نیروهای امنیتی عراق پس از شناسایی این افراد را بدون آنکه یک شاهی پول همراه داشته باشند فقط با یک دست لباس که به تن داشتند تا مرز همراهی کرده و آنان را با پای پیاده روانه ایران می‌کردند. این بیچاره‌ها هم آنقدر راه می‌آمدند تا به یک پاسگاه ایرانی می‌رسیدند.

حتی یک نفر از معاودین به من گفت در عراق یک دکان نجاری داشته و سالها هم نجاری می‌کرد وقتی پرسیدم مغازه و زندگیت چه شد؟ گفت: والله سپردم به همسایه ولی امیدی به بازگشت ندارم. به‌طور کلی خدمتتان عرض کنم افرادی که می‌آمدند اغلب کسانی بودند که در جوار بقاع متبرکه دکا کینی داشتند یا در همان بقاع زیارت‌نامه و روضه می‌خواندند. البته تعداد کسبه میان آنان بیشتر بود. این افراد حقیقتاً ایرانی هم بودند چون من یک بار قبل از آنکه استاندار کرمانشاه شوم وقتی برای زیارت به عتبات مشرف شده بودم تمام کسبه کربلا، نجف، کاظمین و سامرا فارسی می‌دانستند. و پول ایرانی را قبول می‌کردند بنابراین خود را جدا از ما نمی‌دانستند و خیلی یکرنگ بودند و خوب پذیرایی می‌کردند. این سابقه را هم من از آنان داشتم. افراد اخراجی عموماً از اینها بودند. پزشک و مهندس یا افراد تحصیل‌کرده را من بین آنان ندیدم. فقط یک نفر یادم هست که گفت من معلم بودم.

البته در بین معاودین چند نفر روحانی عالی‌مقام هم بودند ولی اسامی آنان را به خاطر نمی‌آورم. منتهی ما در مورد افراد غیر روحانی چون بیم آن می‌رفت بین معاودین جاسوس هم باشند لذا بلافاصله آنان را اسکان نمی‌دادیم. از آنان تحقیقات و بازجویی می‌شد سپس وارد کمپ می‌کردیم ولی در مورد روحانیان مطلقاً این بازجوییها صورت نمی‌گرفت و بدون این تشریفات آنان را با احترام روانه تهران می‌کردیم.

□ از نظر جنابعالی زمینه‌های انعقاد قرارداد الجزایر در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۵م) چه بود؟

● همان‌طور که قبلاً عرض کردم پس از بازگشت ما از عراق و خصوصاً استقرار نیروهای نظامی در سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در سال ۱۳۵۰، اختلاف میان ایران و عراق شدت گرفت به‌طوری که درگیریهای مرزی روز به روز تشدید می‌شد. حتی کار به آنجا کشیده بود که دولت عراق توسط عمال خود دست به اقدامات تخریبی در خوزستان هم زد به‌طوری که خرابکاریهایی در خطوط راه‌آهن جنوب و جاهای دیگر صورت گرفت و ما پس از تحقیق متوجه شدیم عاملین از نیروهای نفوذی و امنیتی عراق بودند. دولت عراق علاوه بر اختلافات شدیدی که با ایران داشت، در داخل کشور خود هم موفق به برقراری ثبات نشده بود و اختلاف

عشایر کرد با دولت مرکزی هر روز شدیدتر می‌شد. از سویی عراقیها بیم داشتند کمکهای مالی و تسلیحاتی دولت ایران به عشایر کرد روز به روز افزایش یابد. از این جهت بود که آنان به این فکر افتادند موضوع ارون‌دروود و یا شط‌العرب را به طرز مسالمت‌آمیزی با ایران حل کنند. در اواخر سال ۵۳ هنگامی که سران کشورهای نفت‌خیز جهت مذاکره پیرامون نفت در الجزایر گرد آمده بودند با میانجیگری بومدین - رئیس‌جمهور الجزایر - ملاقاتی بین شاه و صدام حسین انجام گرفت و کلیات قرارداد الجزایر میان دو کشور ایران و عراق مورد موافقت طرفین قرار گرفت. البته وزیران خارجه دو کشور یعنی عباسعلی خلعتبری از ایران و سعدون حمادی از عراق هم در آنجا حضور داشتند. بعد از این موافقت‌نامه کلی، سعدون حمادی به تهران آمد و خلعتبری نیز به عراق سفر کرد، در نتیجه قرارداد مزبور منعقد گردید.^۶

□ گویا در زمان استانداری شما قدمهایی برای اسکله‌سازی بنادر جنوب و توسعه سازمان گمرک جنوب برداشته شد. لطفاً توضیحاتی هم در این مورد بدهید.

● وقتی من به خوزستان رفتم صحبت می‌شد که بندر خرمشهر باید از بین برود. استدلال هم این بود که کشتیرانی در ارون‌دروود و شط‌العرب برای ایران همیشه با مشکلاتی مواجه بوده و اگر دامنه اختلافات ایران و عراق بالا می‌گرفت استفاده از این بندر غیرممکن می‌شد، خصوصاً آنکه عراق همیشه تأکید داشت کشتیها به هنگام عبور از شط‌العرب باید حتماً پرچم کشور عراق را بزنند و از راهنمایان این کشور استفاده کنند، بر این اساس آن زمان عده‌ای فکر می‌کردند اگر بندر خرمشهر از بین برود ما علی‌الظاهر از این گرفتاری خلاص می‌شویم، در صورتی که من معتقد بودم با این اقدام حاکمیت ایران در شط‌العرب به خطر می‌افتاد ضمن آنکه با تعطیل شدن فعالیت این بندر خسارات بسیار زیادی از نظر اقتصادی به ما تحمیل می‌شد زیرا عده زیادی از کارگران، کارگزاران و حق‌العامل‌کارها، شغل و فعالیت خود را از دست می‌دادند و رونق بازار خرمشهر هم از بین می‌رفت و خرمشهر به یک شهر آرام

۶. در ۱۵ اسفند ۱۳۵۳ در نتیجه مذاکرات مفصلی که در الجزایر بین شاه ایران و صدام حسین به عمل آمد توافقهایی به شرح زیر اعلام شد: ۱. تعیین مرزهای زمینی براساس پروتکل قسطنطنیه و صورت‌جلسات کمیسیون مرزی سال ۱۹۱۴، ۲. تعیین مرزهای آبی براساس خط تالوگ، ۳. کنترل دقیق و مؤثر برای حفظ امنیت مرزهای مشترک. متعاقب این توافقات، در تاریخ ۱۳۵۳/۱۲/۲۶ بعد از ساعتها گفت‌وگو سرانجام درباره جزئیات مسائل مورد اختلاف ایران و عراق توافق حاصل گردید و اسناد رفع اختلاف دو کشور در تهران به امضاء طرفین رسید (باقر عاقلی، روزنامه‌تاریخ ایران، ج ۲، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۰، ص ۲۹۴).

و ساکت و بدون هیچ فعالیت تبدیل می‌شد، به این جهات من با این نقشه مخالفت کردم و گفتم برای آنکه رونق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خرمشهر از بین نرود و نشان دهیم حاکمیت ما بر شط‌العرب و اروندرود قطعی و مسلم است بایستی همان رویه سابق ادامه یابد و کشتیها در بندر خرمشهر بار خود را تخلیه کنند.

قرار بود طرح و پروژه مربوط به تعطیل کردن فعالیت بندر خرمشهر با توسعه بندر امام توسط سازمان برنامه اجرا و عملی شود. آنان می‌خواستند فعالیت این بندر را به بندر امام منتقل کنند یعنی همان کاری که قبلاً عراقیها در مورد انتقال فعالیت‌های بندر بصره به بندر ام‌القصر انجام داده بودند و در این بندر پنج اسکله احداث کنند تا کشتیها، برای تخلیه مال‌التجاره‌های خود در دریا خیلی معطل نشوند چرا که هر مقدار معطل می‌شدند ما باید خسارت می‌پرداختیم. این موضوع هم خالی از اشکال نبود و من به مسئولین اجرای طرح گفتم بحثی در اینکه اسکله ساخته شود و ما تعداد آنها را زیاد کنیم نیست. اما کالاها و مال‌التجاره کشتیها پس از تخلیه زیر آفتاب و باران در ساحل خواهند ماند و به موازات اسکله‌سازی ما باید جاده‌سازی کنیم و راه‌آهن خود را توسعه دهیم به عبارت دیگر آنها را دو خطه کنیم. اگر قرار باشد کالاها به جای آنکه در کشتی بمانند، در کنار دریا و زیر باران یا آفتاب احیاناً فاسد شوند این صحیح نیست. منظورم این است بدون اینکه فکری برای جاده‌سازی و توسعه خطوط راه‌آهن شود افزایش تعداد اسکله‌ها مشکل را به‌طور کامل حل نخواهد کرد. در آنجا مقاطعه‌کار و مدیر مربوطه به من جواب داد حرفهای شما درست، اما به ما ربطی ندارد. ما مأمور ساختمان هستیم. گفتم مسئول کسی است که قصد اجرای پروژه را دارد و سازمان برنامه که خود مسئول این برنامه است باید کلیه جوانب کار را بررسی و همزمان با ایجاد اسکله در توسعه جاده‌ها و راه‌آهن اقدام کند و الا سودی از این کار برده نمی‌شود چون مقارن این ایام از خوزستان رفتم دیگر اطلاعی از جریان بعدی کار ندارم.

نکته دیگری که باید یادآور شوم این است که در آن تاریخ نفت از اسکله‌های آبادان صادر می‌شد بعد از اینکه نفتکشها بزرگ شدند اسکله‌هایی بزرگتر در بندر ماهشهر ساختند و نفتکشها به آنجا می‌آمدند و با بزرگتر شدن نفتکشها، آنها را برای بارگیری به خارک آوردند ولی این قضیه در مورد کشتیهای تجارتهای عملی نشد. کشتیهای تجارتهای مستقیماً از خلیج فارس به دهنه فاو و از آنجا وارد شط‌العرب می‌شدند و مال‌التجاره خود را اغلب برای سه کشور ایران، عراق و کویت می‌آوردند. نظر من آن بود که می‌توان بندر امام را توسعه داد بدون آنکه بندر خرمشهر را از بین برد. خصوصاً اینکه اغلب کشتیهای تجارتهای مال‌التجاره خود را برای سه کشور فوق‌الذکر در یک کشتی حمل می‌کردند.

□ پس از پایان مأموریت جنابعالی در خوزستان، کراراً شنیده می‌شد که برای استانداری خراسان و تولیت آستان قدس رضوی نامزد هستید. چرا این نظر شکل عملی به خود نگرفت؟

● عرض کنم مدت مأموریت من در خوزستان خیلی طول کشیده بود و می‌دانید که آب و هوای خوزستان تا چه اندازه گرم و طاقت‌فرساست می‌بایست در گرمای ۵۴ درجه، بیشتر اوقات را در خارج از اداره بگذرانم. به علاوه وجود طوفانهای شدید شن در این استان مرا خسته و فرسوده کرده بود و لازم بود یک نیروی تازه‌نفس و توانمندتری کارهای انسان را دنبال کند. از این رو به کرات تقاضای تغییر مأموریت را می‌نمودم، این بود که پیشنهاد استانداری خراسان به من شد. استان خراسان جزو استانهای بسیار خوب و پهناور بود و فعالیتهای جدید زیادی را می‌توانستم در آن انجام دهم. هر کار جدید شوق جدیدی را در انسان به وجود می‌آورد و می‌توانست به اندازه زیادی خستگی و فرسودگی جسمی و روحی مرا بکاهد خصوصاً وجود آستان قدس رضوی در این استان باتوجه به اعتقادات مذهبی شدیدی که از قدیم در خانواده و خودم وجود داشت این اشتیاق را بیشتر می‌کرد و برای من سعادتی بود که بتوانم در این منطقه مقدس برای مردم منشأ خدمتی باشم، بنابراین پیشنهاد استانداری خراسان را قبول کردم ولی چرا نشد زیاد اطلاع ندارم تا حدی که اطلاع پیدا کردم وزیر کشور وقت^۷ می‌دانست که در آستانه عوض شدن است لذا برای خودش استانداری خراسان را درست کرد و به آنجا رفت.

□ مجدداً از شرکت جنابعالی برای شرکت در این گفت‌وگو سپاسگزارم.

● بنده هم به نوبه خود از جنابعالی و کلیه دوستان و همکاران سرکار عالی کمال تشکر را دارم.

۷. منظور حسن زاهدی است.